



نویسنده: ترگل روح افزا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه کتاب
نویسنده: ترگل روح افزا
ارزیاب ادبی: عباس محمدی کلهر، حمیدرضا داداشی
صفحه آرا: حسن بیات
طراح جلد: حدیثه ایران دوست
ویراستار: حمیدرضا داداشی
تیراژ: ۲۰۰۰۰ جلد
قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸۵۱-۳-۳

ترگل ورگل می مانم

نویسنده: ترگل روح افزا

فهرست

درس اول

- فریاد خاموش | ۱
- نرمش زنانه | ۳
- جلوه جودانه | ۵
- زیباتر از زیبایی | ۷
- مظلوم تر از من | ۹
- آزار چشمی | ۱۱

درس دوم

- مخفی کاری سلبریتی | ۱۵
- محرمانه برای خانمها | ۱۷
- بی خبری زنانه | ۱۹
- انتخاب معشوقه | ۲۱
- دیده می شوی | ۲۳
- زیباتر از فرشته | ۲۵
- آینده ترگل | ۲۷



درس اول

«ترگل» از شما انتظار دارد که بگویید:

خانم‌ها چه پیامی را با خاموشی فریاد می‌زنند؟

بانوان چگونه می‌توانند هم زیباتر شوند و هم زیبایی‌شان را جاودانه کنند؟

مردان هوس‌باز کدام رفتار خانم‌ها را نشان‌دهنده نرزش آن‌ها می‌دانند؟

چه چیز برای خانم‌ها از زیبایی هم زیباتر است؟

چه کسی خودش را شرم‌نده بانوان می‌داند؟

◆ فریاد خاموش ◆

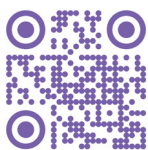
زیر آسمان نیلگون، هیچ‌کس بیش از من خانم‌ها را نمی‌شناسد. عمر من خیلی زیاد است؛ هزاران سال. زیباترین خاطراتم با خانم‌های ایرانی بوده است. من عاشق آن‌ها هستم، چون خانم‌های ایران زمین از ابتدا حُرمت مرا نگه داشته و هیچ‌وقت به من بی‌مهری نکرده‌اند. اگر تصاویر حکاکی شده بر سنگ‌های تخت جمشید را ببینی، متوجه می‌شوی که من آن‌جا هم رفیقِ شفیقِ خانم‌های ایرانی بوده‌ام. این را هم بگویم که من ربطی به دین و مذهب ندارم. هر جا که زنی می‌خواسته زنانگی کند و دل مردی را یک‌عمر به تسخیر خود درآورد، من حضور داشته‌ام. عشقِ واقعی بدون من زاده نشده و زاده نخواهد شد. تا صدسال پیش خانم‌های انگلیسی و آمریکایی هم مرا بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی خود می‌دانستند و حاضر نبودند بدون من جایی آفتابی شوند!

زندگی من فراز و فرود زیادی داشته است. آن‌هایی که ارزش کارم را فهمیدند، مرا با هیچ چیزی عوض نکردند و برخی که خیال کردند مزاحم‌شان هستم با من بی‌مهری کردند. ولی من این‌ها را به دل نمی‌گیرم و با هیچ بانویی قهر نمی‌کنم. مهم آن است که هر زنی دلش برایم تنگ شود، فوری خودم را به او می‌رسانم و او را در آغوش می‌کشم.

نام من «پوشش» است و سرگذشتم طولانی و شنیدنی.

پیش از این گفته بودم که نامم «پوشش» است. رفتار خانم‌ها با من عجیب است و رفتار مردان با من، عجیب‌تر! از نظر من، خداوند موجودی ارزش‌مندتر از زن نیافریده و یک خانم از هر طلایی، طلایی‌تر است. برای همین، تا دنیا دنیا بوده من حامی و البته دل‌نگران خانم‌ها بوده‌ام. رفتار خانم‌ها از آن رو برایم عجیب است که گاهی از قدرت من غافل می‌مانند و زود فراموش می‌کنند که هیچ چیزی جای مرا برایشان پُر نمی‌کند. رفتار مردان با من، هم عجیب است و هم خنده‌دار! آن‌ها اگر بخواهند زنی را به همسری بگیرند به یاد من می‌افتند و با خواهش و التماس از من می‌خواهند که هوای همسرشان را داشته باشم و لحظه‌ای از او جدا نشوم، اما اگر قصدشان سوءاستفاده از خانم‌ها باشد، مُرتب علیه من بدگویی می‌کنند و حتی سایه‌ام را با تیر می‌زنند! این یک‌بام و دو هوای مردان، بیش‌تر خانم‌ها را گیج و سرگردان کرده است. من خیلی خوب می‌دانم چرا خانم‌ها از این رفتار دوگانه عبرت نمی‌گیرند. دلیلش را بعداً می‌گوییم.

برخی خانم‌ها به من می‌گویند که تو از ده‌تا بادیگارد هم زورت بیش‌تر است! برخی مردان مرا «فریاد خاموش» می‌نامند. دلیلش آن است که زبان بدن یک خانم از هر فریادی بلندتر است و من بخشی از زبان بدن بانوان هستم. از شما چه پنهان، من از این تعریف خیلی خوشم می‌آید! بگذار مردان هوس‌باز با دیدن من بروند و گورشان را گم کنند. مهم آن است که من با زبان بی‌زبانی به هر رهگذری پیام می‌دهم که از سر راه کنار برود تا زن با شکوه و اقتدار به راهش ادامه دهد.



◆ نرمش زنانه ◆

خوشحالم که نامم «پوشش» است. بعضی از مردان با افتخار اسمم را بر زبان می‌آورند، اما برخی دیگر، همین که نامم را می‌آورند چنان آشفته و عصبانی می‌شوند که انگار حق‌شان را خورده‌ام! مأموریت من این بوده و هست که نگذارم خانم‌ها طعمه شوند و وقتی که وظیفه و مأموریتم را انجام دادم تا حدی خیالم راحت می‌شود که مردانِ شیاد، سراغ آن زن نمی‌روند. البته گاهی مردان به خاطر این که از آن زن قطع امید کرده‌اند و راه سوءاستفاده‌شان بسته شده، نیشی هم می‌زنند و متلکی می‌پرانند! اشکالی ندارد، بگذار عقده‌شان را خالی کنند. فراموش نکن که مردان هوس‌باز قانون خودشان را دارند. از نظر آن‌ها زنی که پوشش کمی دارد، یک گام عقب‌نشینی کرده و در مقابل مردان نرمش نشان داده است.

مردان هوس‌باز تا مرا کنار بانویی ببینند، ماست‌های خود را کیسه می‌کنند و حساب کار دست‌شان می‌آید که دنیا دست کیست! زن، هروقت مرا در کنار خود بپذیرد دیگر لازم نیست جار بزنند و به تک‌تک مردان اعلام کند که اهل فساد و فحشا نیست. حضور من در کنار زن، گویای همه چیز است. شاید برای عجب باشد اگر بگویم من حتی هوای افراد هوس‌باز را هم دارم؛ بله، حضور من در کنار خانم‌ها باعث می‌شود که مردان هوس‌باز هم کمتر به زشتی‌ها آلوده شوند.

تا فراموش نکرده‌ام این را هم بگویم: در جایی که من حضور داشته باشم «حیا» کارش بسیار آسان‌تر می‌شود؛ پس او هم پشتش به من گرم است.

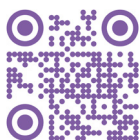
خلاصه این که نام «پوشش» برازنده من است. در این چرخ گردون، بهتر و پرمفعت‌تر از من برای خانم‌ها پیدا نمی‌شود؛

حتی اگر بعضی‌ها گمان کنند که من خانم‌ها را به سختی می‌اندازم. ادعا نمی‌کنم که زحمتی برای خانم‌ها ندارم؛ چرا، شاید کمی آن‌ها را به زحمت بیندازم اما مطمئنم خانم‌هایی که مرا انتخاب نمی‌کنند و در کنار خود نمی‌پذیرند، سختی‌های بیش‌تری را تحمل خواهند کرد. علاوه بر این، «پوشش» چیزهایی را برای خانم‌ها به ارمغان می‌آورد که با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست و چیزهایی را برای آن‌ها نگه می‌دارد که با هیچ روش دیگری نمی‌توانند آن‌ها را حفظ کنند.

راستی! تا حالا به این فکر کرده‌اید که چرا جواهرفروش‌ها برای حفظ طلاهایشان، گاوصندوق‌های مجهز و گران‌قیمت می‌خرند و این هزینه را برای مراقبت از سرمایه‌هایشان ناچیز می‌دانند؟ به این فکر کرده‌اید که چرا مردم ماشین‌های گران‌قیمت خود را با چادر می‌پوشانند؟ پس این را هم بگویم: آنچه که من برای زن‌ها حفظ می‌کنم هزاران برابر ارزش‌مندتر از طلا و ماشین است.

بعضی از خانم‌ها خیال می‌کنند اگر مرا انتخاب کنند، باید قید فعالیت‌های اجتماعی را بزنند؛ درحالی‌که اصلاً این‌طور نیست و کاملاً برعکس است. زنی که جذابیت‌های زنانه‌اش را به نمایش می‌گذارد، چطور می‌خواهد خود را از مزاحمت مردان خلاص کند و به کار و فعالیت اجتماعی بپردازد؟ خانم‌هایی که مرا می‌پذیرند، با خیال راحت‌تری به کارهایشان می‌پردازند. مأموریت دیگر من این است که مردان را متوجه کنم اگر می‌خواهند از زیبایی خانم‌ها بهره‌مند شوند باید هزینه و مسئولیت حفظ شأن آن‌ها را هم بپذیرند. به قول قدیمی‌ها هرچه مفت و مجانی باشد، کم‌ارزش می‌شود. و به قول «ویل دورانت».

فیلسوف آمریکایی: «دامن کوتاه برای همه نعمت است، جز برای خیاطان»



◆ جلوه جاودانه ◆

بعید می‌دانم در دنیا خانمی پیدا شود که دل‌باختهٔ من نباشد و بی‌راه نیست که بگویم همهٔ رقابت‌های زنانه برای رسیدن و به‌دست‌آوردنِ من است. درست حدس زدی! من «زیبایی» هستم اما با اطمینان می‌گویم همه دربارهٔ من اشتباه می‌کنند؛ هم آقایان و هم خانم‌ها. دلیلش هم این است که مرا خوب نشناخته‌اند و غم‌م را با عمر آدمی مقایسه می‌کنند.

سرگذشت خانم‌های قبل از تو را که مرور می‌کنم خیلی تأسف می‌خورم. آن‌ها در مسابقه‌ای شرکت کردند که در هر صورت بازنده بودند. خودنمایی کردند تا از دیگران جلو بزنند و نگاه‌های بیش‌تری را دنبال خود بکشانند؛ غافل از آن‌که روزی خواهد آمد که زیبارویان دیگری سر می‌رسند و آه و حسرت بر دل زیبارویان قبلی می‌نشانند! چقدر حسرت‌آور است که آدمی تا اندامش زیباست از او کام بگیرند و همین که فرتوت شد، همچون وسیله‌ای کهنه و قدیمی، کنارش بگذارند و برای همیشه فراموشش کنند.

با شما هستم دخترخانم! مگر نمی‌دانی خداوند هر نعمتی را که به آدمی بدهد، قصد پس گرفتنِ آن را ندارد؟ من هم از این قاعده مُستثنا نیستم. من هم جاودانه و ابدی‌ام؛ به شرطی که تو مرا برای همیشه بخواهی. هم می‌توانم زیباییات را جاودانه کنم و هم زیباییات را صدها برابر بالا ببرم.

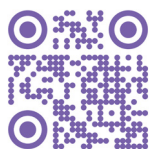
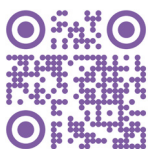
از روزی که خداوند نامِ دلربایِ «زیبایی» را برایم انتخاب کرد و محبت مرا در قلب یکایک خانم‌ها قرار داد، قرارش با آن‌ها این شد که مرا از هیچ زنی جدا نکنند، مگر آن‌که خودشان مرا نخواهند. بله، زیباییِ جاودانه می‌ماند؛ به شرطی که راهش را بلد باشی. می‌خواهم به تو یاد بدهم که چگونه زیباییات را جاودانه کنی.

خوب می‌دانی که روح آدمی هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، اما آیا این را هم می‌دانی که بدن آدمی هم می‌تواند جاودانه شود؟ چه حالی به تو دست می‌دهد اگر بگویم که هر خانمی می‌تواند کاری کند که بدنش هم مثل روحش جاودانه شود و زیبایی‌اش تا ابد باقی بماند؟

می‌دانم همین که نام «مرگ» و «نیستی» می‌آید چهره در هم می‌کشی و منقلب می‌شوی. درستش هم همین است. هیچ‌کس از مرگ و نیستی استقبال نمی‌کند و تو هم حق داری از نیستی متنفر باشی. اما یک مژده برایم دارم؛ این که خدا بعد از این دنیا هم زیبایی‌ات را از تو نمی‌گیرد؛ فقط یک شرط دارد و آن هم این است که نگذاری جسمت از «پوشش» جدا شود. راز جاودانگی زیبایی، «پوشش» است. همین.

مژده بعدی از مژده قبلی هم مهم‌تر است: مطمئن باش که بدن و جسم تو در زندگی‌های بعدی یعنی در عالم برزخ و بعد از آن در بهشت، صدها برابر زیباتر و چشم‌نوازتر از جسم دنیایی‌ات می‌شود. در آن روز خواهی دید که روح تو در یک بدن (کالبد) جدید قرار می‌گیرد و آن بدن جدید از شدت زیبایی، نوربلا می‌زند! درست مثل لباس عروس که خانم‌ها فقط هنگام عروسی بر تن می‌کنند. لباس عروس مثل کالبد می‌ماند که زن تا آن را نپوشد زیباتر نمی‌شود و یا بهتر بگویم: زیبایی واقعی‌اش عیان نمی‌شود.

آهای دخترخانم! اگر مرا برای روحت بخواهی زیبایی بدنت هم جاودانه می‌شود و اگر مرا برای بدنت بخواهی، باید فاتحه زیبایی روح را هم بخوانی. انتخاب با توست.



♦ زیباتر از زیبایی ♦

ما سایه هم‌دیگر را با تیر می‌زنیم. تا یادم هست بین ما
شکرآب بوده است. بعضی‌ها خیال می‌کنند ما با هم رقابت
داریم، درحالی‌که با هم دشمنیم! راستش من هر جا می‌بینمش،
حالم بد می‌شود و دلم می‌خواهد از آن‌جا بیرونش کنم. گاهی هم
یک‌دیگر را تحمل می‌کنیم؛ اما طولی نمی‌کشد که از دست هم خسته
می‌شویم و طاقت‌مان تمام می‌شود. دعوای ما بر سر ماندن است. انگار
هر کدام مان‌بقای خود را در نبودنِ دیگری می‌دانیم. من فکر می‌کنم او با
همه زن‌ها دشمنی دارد اما فکر و نیت پلید خود را پنهان می‌کند. منظورم
کیست؟ «برهنگی»!

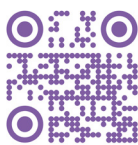
«برهنگی» گاهی آن‌قدر برای بقای خود، لجاجت می‌کند که جایی برای من
باقی نمی‌ماند. گاهی هم آن‌قدر با او مبارزه می‌کنم که او مجبور شود شرش
را کم کند. مرا شناختی؟ بله، «حیا» هستم.

امان از برهنگی که هرچه بر سر خانم‌ها می‌آید از دست اوست!
همیشه این‌طور بوده که برهنگی، زن را فریب داده و با تشویق به
جلوه‌گری، او را بدبخت کرده است. مدام در گوش خانم‌ها وسوسه
می‌کند: «جلوه‌گری کن، اندام زیبایت را به رخ دیگران بکش. بگذار
زیبایی‌هایت دیده شود.» اما توصیه می‌کنم اگر «برهنگی» به سراغت
آمد و وسوسه‌ات کرد، به حرف‌های فریبانه‌اش توجه نکن، بگو
زیبایی‌ها و بدن عریانم مال کسی است که عاشق روح عریانم باشد.
بگو «عریانی» دل‌مشغولی زنی است که برای خود تاریخ مصرف
تعیین کرده و خود را به یک نگاه فروخته است.

گفتم که نامم «حیا» است. دشمنِ خونی «برهنگی» و دوستِ جون‌جونی «زیبایی»! همه‌ی حرف‌های «زیبایی» را شنیدم. حرف‌های خوبی زد و می‌خواهم بگویم به حرف‌هایش دل بده. هرچه گفت، واقعیت داشت. حرف‌های خوب بیش‌تری هم داشت که ترسید و نگفت. می‌ترسید حرف‌هایش را باور نکنی.

خانم‌ها مرا هم مثل زیبایی دوست دارند. نمی‌دانم چرا بعضی از خانم‌ها نخود در دهان‌شان خیس نمی‌خورد اما به من که می‌رسند رازنگه‌دار می‌شوند! خانم‌ها دوستی‌شان با زیبایی را برای خودی و غریبه جار می‌زنند، اما با این‌که مرا از ته دل دوست دارند علاقه‌شان را بیان نمی‌کنند. این را هم یواشکی بگویم که «زیبایی» خودش هم می‌داند که من از او هم زیباترم. بیش‌تر چیزهایی که «زیبایی» پُرش را می‌داد مال من بود. اشکالی هم ندارد. چون من و زیبایی مثل دو روح در یک بدنیم. هر دومان در سرشت زن جا داریم و خداوند از ما خواسته که مثل دو فرشته مراقب خانم‌ها باشیم. تو هم اگر می‌خواهی مرا در کنار زیبایی داشته باشی حواست به کلامت باشد. ممکن است طوری حرف بزنی که حیا در کلامت نباشد. مواظب نگاهت هم باش! نکند طوری نگاه کنی که مردم بگویند نشانی از حیا در نگاهش نبود! لطفاً حواست به ادا و اطوارت هم باشد. حواست به نحوه‌ی حرف‌زدنت هم باشد؛ به‌خصوص در مواجهه با آقایان. نکند یک‌وقت با ناز و ادا حرف بزنی و یا مثلاً بگویی «شطوری؟»... «خوفی؟»... «عجیجم!»...

دوست دارم هم خودت باحیا باشی و هم دوستانت را با «حیا» آشنا کنی. اگر خواستی مرا به دوستانت معرفی کنی، این‌طوری بگو:
«حیا یعنی زیباتر از زیبایی.»



♦ مظلوم‌تر از من ♦

اگر شرق و غرب دنیا را بگردی مظلوم‌تر از من پیدا نمی‌کنی! کینه‌ای و عقده‌ای نیستم؛ اما امیدوارم که خدا دشمنانم را با سر به جهنم بیندازد. از بس که رذل و خبیث‌اند! نخند! گریه دارد، نه خنده! اهل خودستایی نیستم، ولی به‌گمانم خدا عین فرشته‌ها و پیامبران مرا دوست دارد. من سوغاتِ مشترک ۱۲۴ هزار پیامبری هستم که خدا برای نجات آدمیان فرستاده است. نامم برای آدمی‌زاد جذاب و آرام‌بخش است. آن‌ها در زمان‌های گذشته برای رسیدن به من هزینه‌ها کرده‌اند! چه بسیار افرادی که از رفاه و خوشی و مال و منال‌شان گذشته‌اند تا مرا به چنگ بیاورند.

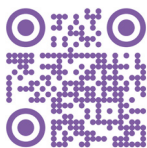
راستی! اگر کسی با خوش‌رویی دسته‌گلی را به تو نزدیک کند، اما با چاقویی که در میان آن دسته‌گل پنهان کرده، قلبت را بشکافد با او چه می‌کنی؟ دشمنان من با دوستانم چنین کاری کرده‌اند. من خیلی مظلومم، چون همهٔ ظلم‌ها به اسم من تمام می‌شود. مظلوم‌تر از من، خودم هستم که با وجود این همه زیبایی، تمام زشتی‌ها به نام من ثبت می‌شود.

آفرین! حدست درست است. من «آزادی» هستم؛ همان واژه زیبایی که به نامش، گل به دیگران نشان می‌دهند، اما قلبش را می‌شکافند. سوءاستفاده از این بالاتر که انسان‌ها را به نامت در شرق و غرب عالم به بردگی بکشند و هر صدای مخالفی را خفه کنند؟! فهرست بلند مظلومیت من پایان ندارد...

من «آزادی» هستم. کاش می شد این اسم را از روی خودم بردارم که بیش از این بدنام نشوم. اصلاً ناراحت نمی شوم که به جای آزادی، مرا «شرمنده» بنامند.

من شرمنده‌ام؛ شرمنده خانم‌ها. عمیقاً شرمنده‌ام. کاملاً حواسم هست که سرمایه دارها و تاجران، به نام من، مالک خانم‌ها شده‌اند و از زن، زیبایی و جوانی‌اش را می گیرند و موجودی مفلوک و درمانده تحویل می دهند. به نام من، زن را به بردگی گرفته‌اند و شکوه و اقتدارش را لگدمال کرده‌اند. می دانم که طراحان مد و لباس به نام من، خانم‌ها را از خانه به خیابان کشاندند تا بازار مصرف‌شان گسترده‌تر، فروش‌شان بیش‌تر و جیب‌شان پُرتر شود. می دانم که به نام من، زن را قیمت‌گذاری می کنند و پشت ویتترین، نمایش می دهند. می دانم به نام من، غریزه زیبای مادری و همسری را در رُز سرکوب و از لذت‌های زنانه، محروم می کنند. می دانم و می دانم...

کم نیستند خانم‌هایی که با صراحت می گویند: «آزادی کیلویی چند؟!». کاملاً درست می گویند؛ چون گاهی کسانی از آزادی زن دم می زنند که می خواهند با نام آزادی، زن را تصاحب کنند. دلم واقعاً می سوزد وقتی می بینم خانم‌ها در اروپا و آمریکا حتی یک استخر اختصاصی زنان هم ندارند؟ دلم برای خودم بیش‌تر می سوزد که به نام من و جلوی چشمانم، زن را مجبور می کنند که به استخر مشترک برود و اندامش را در معرض نگاه‌های آلوده قرار دهد و من هیچ کاری از دستم بر نمی آید. گویا آن استخر را برای مردان ساخته‌اند و خانم‌ها را برای لذت‌جویی مردان در آنجا راه داده‌اند. امیدوارم هیچ زنی به نام من، زندگی‌اش را به لجن نکشاند.



♦ آزار چشمی ♦

بدونِ من، زندگی برای مردم تلخ می‌شود. وجود من - به‌خصوص برای خانم‌ها - حیاتی است. من به اکسیژن می‌مانم و به آب. اگر نباشم به‌دنبالم می‌گردند و وقتی هستم، قدرم را نمی‌دانند. در جوامع سنتی، اوضاع متفاوت بود و من بخشی از وجود خانم‌ها بودم و در کنار هم زندگی می‌کردیم؛ یک هم‌نشینی همیشگی و نامحسوس. مثل ماهی و دریا. در روستاها هنوز هم تقریباً اوضاع به همین صورت است. من که نباشم مردم به یاد پلیس می‌افتند. گاهی پلیس هم هست اما من نیستم. به‌خصوص در کشورهای پیشرفته. امان از این مثلاً پیشرفته‌ها!

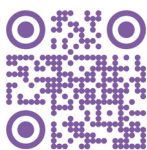
از شما چه پنهان، جان من به جانِ «پوشش» بند است. خانم‌ها همین که مرا از دست می‌دهند تازه می‌فهمند که با رفتنِ «پوشش»، من هم می‌روم. هر جا ببینم که «پوشش» همراه زنی راه می‌رود، لباس بادیگارد می‌پوشم و از آن زن محافظت می‌کنم. یادت هست چند صفحه پیش، «پوشش» می‌گفت نمی‌گذارد خانم‌ها طعمه شوند؟ حالا خوب است این راهم بدانی که خانم‌ها جایی طعمه می‌شوند که من نباشم.

اگر من نباشم خشونت جنسی علیه خانم‌ها زیاد می‌شود. نیاز به گفتن نیست که بدن زن، برای مردان لاپالای طعمه است. مردانِ لاپالای، روان‌شناسی نخوانده‌اند، اما طعمه خود را خوب تشخیص می‌دهند. می‌دانند دسترسی به کدام زن راحت است و به کدام زن، راحت‌تر. دسترسی به کدام زن مشکل است و به کدام زن، مشکل‌تر. نامم «امنیت» است و به من لقب «نعمت ناشناخته» داده‌اند.

بله، نام من «امنیت» است، اما با خود می گویم کاش
خانم ها گاهی احساس ناامنی کنند تا کمتر آسیب ببینند!

خانم هایی که مرا در کنار خود حس کنند و ببینند، خیال شان راحت
و اعصاب شان آرام می شود و خانم هایی که مرا از دست بدهند، ترس
در وجودشان می افتد. منظورم این نیست که جان شان در خطر است.
(البته گاهی در غیاب من جان شان هم به خطر می افتد.) خانم ها حس
خوبی به نگاه خیره مردان ندارند. برخی نگاه ها، خانم ها را آزار می دهد.
خانم ها به خاطر فطرت شان نگاه خوب و بد را خیلی زود تشخیص می دهند
و «آزار چشمی» را درک می کنند. بعضی از آقایان هم طعمه های خود را خوب
می شناسند و قصد و نیت شوم شان را به صورت نگاه عاشقانه نشان
می دهند، درحالی که در پس نگاه شان همان «آزار چشمی» است و بعضی
از خانم ها هم غافل از این شگرد شکارچیان، خطری احساس نمی کنند و
گمان می کنند نیازی به من ندارند. و درست در همان زمانی که «صیاد» را
«منجی» فرض می کنند و «خائن» را «عاشق»، قافیه را می بازند.

این را هم بگویم که بعضی از خانم ها حتی بدون من هم در امنیتند و کسی
مزاحم شان نمی شود، چون چیزی برای از دست دادن ندارند. پای من جایی
باز می شود و جایی به میان می آیم که کسی، چیزی برای از دست دادن دارد.
بعضی از خانم ها هم متأسفانه گمان می کنند به حضورم نیاز ندارند، این ها
همان هایی هستند که قدر جوانی و زیبایی خود را نمی دانند و به همین
دلیل سرمایه خود را به اصطلاح به حراج می گذارند و بعد که کار از کار
گذشت، با حسرت می گویند کاش این قدر بی خیال
نبودیم و کمی احساس ناامنی می کردیم!





درس دوم

ترگل از شما انتظار دارد که بگویید:

ترگل چه برنامه‌ای برای آینده خود دارد؟

«آرامش» چه ارتباطی با «پوشش» دارد؟

چرا مردها اصلاً نمی‌توانند عاشق خانم‌ها شوند؟

خانم‌ها از کدام لذت‌ها و نعمت‌ها بی‌خبرند؟

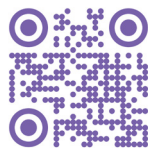
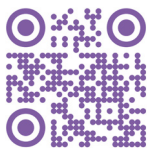
چرا برای خانم‌ها، «خودآرایی» خوب است و «خودنمایی»، بد؟

♦ مخفی‌کاری سلبریتی ♦

من خواهر امنیت هستم! تا وقتی که هستم قدردم را نمی‌دانند و گاهی اصلاً متوجه نیستند که در کنارشان بوده‌ام، ولی همین که مرا از دست بدهند برای بازگشتم به تقلا می‌افتند و التماس میکنند که برگردم. آدم‌های پُرمشغله کمتر مرا می‌بینند. این‌طور نیست که در زندگی آدم‌های پول‌دار، بیش‌تر سروکله‌ام پیدا شود. اتفاقاً به آدم‌های فقیر بیش‌تر سر می‌زنم. خداوند از من قول گرفته که در زندگی آدم‌های باایمان بیش‌تر حضور پیدا کنم. سرم برود، قولم نمی‌رود! آدم‌ها هرچه بیش‌تر به یاد خدا باشند بیش‌تر به آن‌ها سر می‌زنم و نمی‌گذارم قلب‌شان ناآرام شود. بیش‌تر آدم‌ها به اشتباه می‌خواهند نبودم را با پول جبران کنند؛ غافل از این‌که من خریدنی و پولکی نیستم. هیچ‌کس نتوانسته مرا با پول بخرد.

خانم‌ها بیش‌تر از آقایان به من احتیاج دارند. خانم‌ها همین که مرا از دست بدهند، روح و روان‌شان به هم می‌ریزد و از ریخت و قیافه می‌افتند. من مثل زیبایی نیستم که خانم‌ها بود و نبودم را خیلی زود حس کنند. خیلی از خانم‌ها مدت‌هاست که مرا از دست داده‌اند، اما جوری وانمود می‌کنند که انگار من لحظه‌به‌لحظه در زندگی‌شان حضور دارم. بعضی از خانم‌های مشهور یا به‌قولی «سلبریتی» این‌طوری‌اند. خودشان می‌دانند که چقدر زندگی‌شان تلخ شده، اما اصلاً این مسئله را به روی خود نمی‌آورند. دلیلش هم فقط یک چیز است؛ من با زندگی‌شان قهر کرده‌ام. نامم «آرامش» است و «گم‌شدهٔ عصر جدید» هستم.

نامم «آرامش» است و وظیفه و مأموریتم این‌که نگرانی و اضطراب را از خانم‌ها دور کنم. خانم‌هایی که همسران باوفا دارند، دل‌شان شاد و چهره‌شان آرام است. شاید برایتان جالب باشد که خانم‌ها هرچه بیش‌تر فرزند داشته باشند، من هم بیش‌تر هوایشان را دارم. خانه‌شان شلوغ است، اما پُر از شادی و امید؛ به همین دلیل دایم در کنارشان هستم. خداوند به من مأموریت داده که به خانواده‌های پرجمعیت زیاد سر بزنم. بعضی از خانم‌ها با حسرت می‌گویند: «کاش آرامش به زندگی‌مان برمی‌گشت!» من هم در پاسخ به آن‌ها می‌گویم: «پس چرا دریچه قلب‌تان را به روی صبر و توکل باز نمی‌کنید؟! کافی است کمی صبور باشند و اندکی اهل توکل. راز حضور من در زندگی خانم‌ها، صبر و توکل است. اگر در مقابل سختی‌ها، تمرین صبوری کنند و نتیجه را به خدا بسپارند و به او اعتماد کنند، خواهند دید که همراه همیشگی زندگی‌شان خواهم شد. دوست دارم دوستان دیگرم را بشناسید. خدا را شکر، دوستانی دارم مثل دسته گل! دوستانی بهتر از «حیا»، «امنیت»، «پوشش» و «امید» سراغ دارید؟ هرجا «حیا» نباشد علاقه‌ای به حضور ندارم. هرجا «امنیت» باشد فوری حاضر می‌شوم. با آمدن «امید»، به وجد می‌آیم و با دیدن «پوشش»، چنان ذوق می‌کنم که می‌خواهم پرواز کنم. هرچه از «پوشش» بگویم کم گفته‌ام! دوست ندارم حتی یک لحظه از آن جدا باشم. اگر بخوام یک رفیق قدیمی و فابریک به خانم‌ها معرفی کنم از «پوشش» اسم می‌برم.



♦ محرمانه برای خانم‌ها ♦

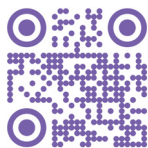
جای من در قلب آدم‌هاست. آدم‌ها هم مرا خیلی دوست دارند؛ به خصوص خانم‌ها. و طبیعتاً من هم برای دیدن خانم‌ها مشتاق‌ترم. دلیلش این است که اگر قلب آن‌ها را تسخیر کنم، کانون خانواده را به هیجان می‌آورند و همسر و فرزندان خود را از انرژی سرشار می‌کنند. اشتباه بعضی از خانم‌ها این است که گمان می‌کنند برای به دست آوردن من حتماً باید رقص و پایکوبی راه بیندازند، درحالی‌که اصلاً این‌طوری نیست. من باید از درون انسان‌ها بجوشم نه این‌که از بیرون مرا در قلب‌شان بیندازند. من «جوششی» هستم، نه «کوششی». البته گاهی هم «رویشی» هستم و آن هم در جایی است که قلب آدم‌ها مانند زمینی مستعد آماده پذیرش من باشد.

بعضی از خانم‌ها مرا با «آرامش» اشتباه می‌گیرند. درست است که من برای حضورم به آرامش نیاز دارم، اما با آرامش فرق می‌کنم. خانم‌ها هم مثل سایر افراد به آرامش نیاز دارند، اما به اشتباه دنبال من می‌گردند. من در جایی که آرامش نباشد قدم نمی‌گذارم. اعتراف می‌کنم که خانم‌ها، بیش‌تر به «آرامش» نیاز دارند تا به من. هر زنی که به آرامش دست یابد، من هم گاهی به او سر می‌زنم، اما اگر از آرامش بی‌بهره باشد باید دور مرا هم خط بکشد. من مثل دسر غذا هستم و «آرامش»، مانند غذا. نامم «شادی» است. دل‌تان همیشه شاد باشد!

نامم «شادی» است و در قلب آدم‌ها آشیانه دارم. به‌نظرتان چرا خانم‌ها برای شرکت در عروسی این قدر شوق دارند؟ باورتان می‌شود که علاقه بعضی از خانم‌ها به عروسی نه برای دیدن عروس است و نه برای دیدن لباس‌های جورواجور خانم‌ها و نه برای شنیدن آهنگ‌های شاد؟ تعریف از خود نیست، اما خانم‌ها، جشن عروسی را هم به‌خاطر من دوست دارند. علاقه افراطی خانم‌ها به عروسی فقط برای این است که «شادی» را لمس کنند.

اصلاً اجازه بدهید خیالتان را راحت کنم: آنچه خانم‌ها در عروسی به‌دست می‌آورند من نیستم، بلکه خوشحالی است. من با خوشحالی فرق دارم. «خوشحالی» یعنی شور و هیجانِ موقت. من ممکن است زود بیایم، اما زود نمی‌روم. خوشحالی مثل قرص مُسکِن است که برای چندساعت درد را از بین می‌برد. خانم‌ها باید دنبال من باشند نه خوشحالی. من مثل شمعی هستم که قلب خانم‌ها را روشن می‌کنم تا احساس رضایت درونی بکنند.

من برای ماندن به «پوشش» هم نیاز دارم. «پوشش» مثل لایهٔ محافظی است که اجازه نمی‌دهد شمع شادی در قلب خانم‌ها خاموش شود. «پوشش»، عمرم را طولانی و مرا در قلب خانم‌ها ماندگار می‌کند. وقتی من در قلب خانم‌ها آشیانه کنم، امیدشان به زندگی زیاد، و شادمانی در چهره و کلام‌شان پدیدار می‌شود.



♦ بی‌خبری زنانه ♦

هیچ‌کس از هم‌نشینی با من خسته نمی‌شود. اعضای بدن، همگی از من سهمی دارند. مرد و زن برای رسیدن به من، شب و روز نمی‌شناسند. اصلاً اگر بگویم انسان‌ها بهشت را هم برای رسیدن به من، آرزو می‌کنند حرف بیهوده‌ای نیست. عجیب این‌که حتی خداوند هم هروقت خواسته از بهشت بگوید و انسان‌ها را به بهشت مشتاق کند از من مایه گذاشته و قول مرا به آن‌ها داده است.

بعضی از انسان‌ها مرا در خوردنی‌ها جست‌وجو می‌کنند و برخی در پوشیدنی‌ها. بعضی دیگر با نگاه‌شان مرا می‌جویند و بعضی‌ها در فکر و خیال‌شان به دنبال من می‌گردند.

دنایای خانم‌ها با دنیای من پیوند خورده است. بعضی از مردان فقط و فقط به‌خاطر من به خانم‌ها ابراز علاقه می‌کنند. خانم‌ها نباید به چنین مردانی دل ببندند؛ چون اصلاً وفا سرشان نمی‌شود. نمی‌گویم که مردان باید به‌کلی از من محروم بمانند، اما نباید به‌خاطر من از خانم‌ها سوءاستفاده کنند و فقط به فکر خودشان باشند. من از این جور مردها متنفرم!

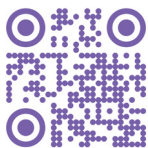
زنی نیست که مرا اصلاً نشناسد و هیچ زنی نیست که مرا کامل بشناسد. بسیاری از آن‌ها تجربهٔ مختصری دربارهٔ من دارند و فکر می‌کنند مرا خوب و کامل می‌شناسند. فکر می‌کند مرا می‌شناسند، درحالی‌که نمی‌شناسند. دربارهٔ من اسرار ناگفته‌ای وجود دارد که مطمئنم هیچ زنی باور نمی‌کند. اسمم «لذت» است؛ همان چیزی که دختران جوان آرزویش را دارند.

نامم «لذت» است و می‌خواهم بخش
ناچیزی از اسرارم را برایتان بگویم.

واقعیت این‌که آنچه بعضی از خانم‌ها و دختران نامش را «لذت» می‌گذارند اصلاً لذت نیست، بلکه «سرگرمی» است. پایان سرگرمی هم «دل‌زدگی» است. کسی باور نمی‌کند لذت‌های دنیا هرچه عمیق‌تر باشد، دل‌زدگی‌اش هم بیش‌تر است. اصلاً مگر لذت عمیق در دنیا پیدا می‌شود؟! باورش سخت است که نسبت لذتی که از راه چشم و گوش و زبان و لمس به دست می‌آید در مقایسه با لذت‌های روحی، یک به هزار است. چرا بعضی از دختران لذت‌های روحی را کلاً فراموش کرده‌اند؟ پاسخش حیرت‌انگیز است: ژُزلب فلُفلی را لذیذ می‌دانند اما با لذت روحی بیگانه‌اند.

هروقت که یک مادر، فرزند شیرخوارش را می‌بوسد لذتی می‌برد که قابل‌توصف نیست. این را فقط مادران می‌فهمند نه دختران جوان. این تازه بخش بسیار اندکی از لذت‌های روحی است. محبت به انسان‌های نیازمند، لذت روحی به همراه دارد. شکرگزاری از خداوند آدمی را در لذت روحی غرق می‌کند. چه کنم که بعضی از خانم‌ها باور نمی‌کنند بالاترین لذت روحی در سخن‌گفتن با خدا و کمک‌خواستن از اوست. خانم‌ها برای رسیدن به این لذت باید تمرین کنند. حتماً به امتحانش می‌ارزد.

دوست دارم خانم‌ها این نکته مهم را از من یادگار داشته باشند که پوشش، گام نخست برای لذت‌های روحی است. منظورم این است که هرچه ارتباط خانم‌ها با مردان غریبه کمتر باشد، لذت روحی آن‌ها هم زیادتر می‌شود.



♦ انتخاب معشوقه ♦

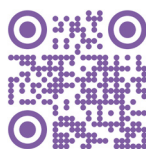
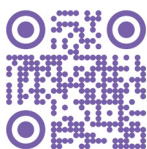
تکرار نام من برای ترگل‌ها جذاب است. نامم که می‌آید، ترگل‌ها عقل و هوش از دست می‌دهند و دل بسته و فریفته می‌شوند. آقایان هروقت بخواهند زنی را شیفته خود کنند، پای مرا وسط می‌کشند. آن چیزی هم که خانم‌ها را به سرعت در دام مردان گرفتار می‌کند، ادعای مردان درباره من است. خانم‌ها هروقت آرزوهایشان بر باد برود و رؤیاهایشان تعبیر نشود مرا مقصر می‌دانند و کاسه کوزه‌ها را سر من می‌شکنند. نمی‌دانم این وسط گناه من چیست؟! مگر هرکسی ادعایی کرد و از من دم زد باید حرفش را قبول کرد؟

نام من «عشق» است و زمین تا آسمان با «محبت» فرق دارم. اگر مردی به زنی ادعای محبت بکند، شاید بشود ده در میان این ادعا را پذیرفت، اما هیچ زنی نباید ادعای عشق را از مردی بپذیرد. البته محبت هم مثل من از رفتار مردان گلایه دارد و می‌گوید بعضی از آقایان «شهوت» را به جای «محبت» جا می‌زنند. (گندم‌نماهای جو فروش!) «محبت» راست می‌گوید که بعضی از مردان نگاه جنسی به خانم‌ها دارند و نامش را «محبت» می‌گذارند. «محبت» یعنی «دوست داشتن صادقانه». «محبت» بین دو همسایه، بین دو دوست و دو همکار هم پیش می‌آید، اما «شهوت» رابطه‌ای است که در آن «کام‌جویی» حرف اول را می‌زند. «شهوت» فقط در دایره رابطه‌ی زن و شوهری پذیرفتنی است، چون فقط آنجاست که پرتوی از محبت و رنگی از صداقت بر آن دیده می‌شود. این را هم بگویم که «شهوت» همچون «محبت»، خود را قربانی «هوا و هوس» می‌داند. چه بگویم که گفتنی زیاد است و فرصت، کم.

از زمانی که خداوند نام زیبای «عشق» را برایم برگزید، مرا مخصوص خود قرار داد. خدا برای من غیرتی می‌شود و اجازه نمی‌دهد که کسی مرا تصاحب کند. «عاشق» هیچ چیزی برای خود نمی‌خواهد. هرکه عاشق است همه چیزش را فدای معشوقش می‌کند؛ حتی خودش را. با این تعبیر آیا مردی پیدا می‌شود که ادعای عاشقی کند؟ کدام زنی چنین مرد عاشقی را در تاریخ سراغ دارد؟ عشق بعضی از مردان با خودخواهی پیوند خورده و معشوقه را برای خود می‌خواهند و بس.

هروقت مردی به زنی ابراز عشق می‌کند و به او می‌گوید: «من عاشق تو هستم.» از خنده روده‌بر می‌شوم. با خود فکر می‌کنم که اگر زن به آن مرد بگوید: «من محبت مرد دیگری را در دل دارم، لطفاً به انتخابم احترام بگذار.» آیا آن مرد به اصطلاح عاشق اجازه چنین انتخاب ساده‌ای را به معشوقش می‌دهد؟ اصلاً و ابداً! عمراً!

همیشه گفته‌ام که زن باید زرنگ باشد. باید بتواند قلب مرد را تسخیر کند و محبت خود را در قلب مرد محبوبش بکارد. یادتان باشد که «پوشش»، حافظ «محبت» است. زن با «پوشش» به مرد محبوبش ثابت می‌کند که محبتش واقعی و صادقانه است. زن با «پوشش»، از محبت مرد محبوبش محافظت می‌کند و اجازه دستبرد به محبت‌های دروغین و هرزه را نمی‌دهد. من می‌دانم و خانم‌ها هم خوب می‌دانند که قلب زن جای محبت چند مرد نیست.



♦ دیده‌می‌شوی ♦

من برخلاف دوستانم همین اول خودم را معرفی می‌کنم. نامم «خودآرایی» است. من با ذات زنان پیوند خورده‌ام و در سرشت‌شان ریشه دارم. مردان به شوخی به من می‌گویند «تو همزاد خانم‌ها هستی». هیچ زنی نیست که از من کاملاً بی‌بهره باشد. کم و زیاد دارد، اما سوخت و سوز ندارد. مردان گاه با تعجب می‌پرسند که چرا خانم‌ها این قدر شیفتهٔ آرایش هستند؟ دلیلش روشن است: خدا مرا در سرشت و فطرت زن قرار داده است. اگر من نباشم، اساساً هیچ مردی رغبت نمی‌کند که یک عمر با یک زن زیر یک سقف زندگی کند.

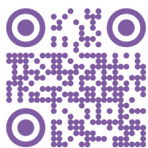
این را هم بگویم که من با «خودنمایی» فرق دارم. «خودنمایی» یعنی این که خانم‌ها، کوچه و خیابان را به میدان رقابت تبدیل کنند و بر سر جلب نگاه مردان با هم بجنگند. راستش، خودنمایی نوعی بیماری مُسری است که از زنان به مردان هم سرایت می‌کند. خودنمایی در خانم‌ها منجر به بیماری چشم‌چرانی در مردان می‌شود. این بیماری، گاهی مردان را به عقده و افسردگی می‌کشانند و آرامش و ایمان را از آن‌ها می‌گیرد. وقتی که زنی به خودنمایی بپردازند، چشم مردان «می‌بیند»، دل‌شان «طلب» می‌کند و ذهن‌شان «فرمان» حرکت می‌دهد، اما جسم‌شان راه به جایی نمی‌برد. کدام زنی است که شوهر عقده‌ای و افسرده بخواهد؟! بارها دیده‌ام که خانم‌ها در خودنمایی پیشگام می‌شوند، اما درکمال تعجب، به چشم‌چرانی شوهران‌شان به شدت اعتراض می‌کنند. این زن‌ها نمی‌خواهند بپذیرند که خودنمایی خودشان به چشم‌چرانی شوهرشان منجر شده است. به‌نظرم از دست دادن محبت شوهر، مکافات خودنمایی زن است.

گفتم که نامم «خودآرایی» است باز می‌گوییم که مرا با «خودنمایی» اشتباه نگیرید. وجود من برای خانم‌ها مفید و لازم است، اما خودنمایی برای خانم‌ها سمّ است. وجود من برای افزایش محبت شوهر لازم است، اما خودنمایی، محبت شوهر را به نیستی می‌کشاند. خداوند به‌خاطر من به خانم‌ها پاداش می‌دهد، اما برای خودنمایی خانم‌ها، مجازات تعیین کرده است. من به خانواده‌ها خوشی و محبت هدیه می‌کنم و «خودنمایی» ستون خانواده را ویران می‌کند. متوجه شدید که من چقدر با خودنمایی فرق دارم؟

می‌خواهید بیش‌تر از خود بگوییم؟ اگر زنی در جمع خانم‌ها و یا برای همسرش جلوه‌گری کند، «خودآرایی» کرده، اما اگر مردان را برای رسیدن به خود به جان هم بیندازد، کارش «خودنمایی» است. خودنمایی کاری می‌کند که آستانه تحریک مردان کم شود و بسیاری از خانم‌ها جذابیت خود را برای مردان از دست بدهند و حتی کاری می‌کند که جامعه به «جنون جنسی» مبتلا شود؛ کاری می‌کند که مردان «تنوع‌طلب» شوند؛ طوری که حتی فاحشه‌خانه‌ها هم نتوانند عطش جنسی جامعه را فرو بنشانند. زن با «خودنمایی» هم به خودش ستم می‌کند و هم به دیگر خانم‌ها و مردان.

بی‌تفاوتی مردان اصلاً به این معنی نیست که به‌قول قدیمی‌ها چشم و دل‌شان سیر است؛ اتفاقاً برعکس، نشان‌دهنده انحراف عمیق در مردان است؛ دقیقاً مثل معتادی که برای رسیدن به خلعه و نشئگی، هربار باید دوز مصرفش را بالا ببرد تا خماری‌اش را چاره کند. یادتان باشد که «پوشش» جلوی «خودنمایی» را می‌گیرد.

این‌جاست که من وارد می‌شوم، مأموریتم را به‌درستی انجام می‌دهم و فطرت خانم‌ها را برای جلوه‌گری شکوفا می‌کنم.



♦ زیباتر از فرشته ♦

خوش به سعادت خانم‌هایی که از من بهره‌ای دارند و خوش به حال مردانی که با چنین خانم‌های پیوند همسری می‌بندند. همه مردان، هنگام ازدواج، در کنار زیبایی حتماً حواس‌شان به من هم هست. هرکس می‌خواهد مرا بشناسد باید «هرزگی» و «ناپاکی» را هم بشناسد. هنر من این است که ناپاکی را از خانم‌ها دور کنم تا مثل فرشته‌ها پاک و پاکیزه باقی بمانند. من «پاکدامنی» هستم. من زیبایی پنهانم و دشمنِ ناپاکی.

هر زنی که دشمن مرا بشناسد حتماً شیفته‌ام می‌شود. «ناپاکی» برای مرد زشت است و برای زن، زشت‌تر. مرد ناپاک به خود جفا می‌کند و زن ناپاک، به خود، همسر و جامعه‌اش. خانم‌هایی که «پوشش» را رها می‌کنند، یک گام به ناپاکی نزدیک می‌شوند و خانم‌هایی که ایمان به خدا را در دل دارند، از ناپاکی فاصله گرفته‌اند.

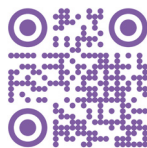
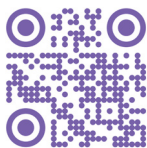
خداوند به کسانی که مرا برای خود حفظ می‌کنند قول داده که در همین دنیا لذت‌های ویژه نصیب‌شان کند. قصه «یوسف» را که شنیده‌ای؟ داستان «ابن سیرین» را می‌دانی؟ حکایت «مریم» را چگونه؟ یوسف خوش‌سیمما اگر پاکدامنی نمی‌کرد، «تعبیر خواب» روزی‌اش نمی‌شد. مریم جوان (مادر عیسی) که ملکه زیبایی بود پاکدامنی‌اش ضرب‌المثل شد. ابن سیرین زیباروی برای حفظ پاکدامنی، لباسش را به نجاست آلوده کرد و خداوند مهارت تعبیر خواب را به او داد و نامش را جاودانه کرد. پس تو هم پاکدامن باش تا خداوند لذت‌ها و نعمت‌هایی را به تو بدهد که به دیگران نداده است. گوارای وجودت!

نامم «پاکدامنی» است و آفرین بر تو که
مراقبم هستی! قول می‌دهم جبران کنم و محبتت را
در دل دیگران بنشانم.

خانم‌ها خیلی تلاش می‌کنند که اعتماد شوهرشان را به دست آورند.
تو چی؟ از من می‌شنوی، راهش این است که مرد نسبت به پاکدامنی
زن مطمئن شود. مرد حتی اگر به زبان نیاورد، پاکدامنی زن را خط قرمز خود
می‌داند. بسیاری از مردان، گاهی بیش از حد از خانم‌ها انتظار وفاداری دارند
و وفاداری زن را هم در پاکدامنی‌اش خلاصه می‌کنند. بسیاری از مردان
«پوشش» را به این دلیل دوست دارند که علامت وفای زن است. گویا زن
با «پوشش» اعلام می‌کند که فقط به مردش تعلق دارد و غریبه‌ها راهی به
حریم خصوصی‌اش ندارند.

هر زنی که مرا رها کند مشکلات، احاطه‌اش می‌کنند، فکر و خیال رهايش
نمی‌کند. اعتماد به نفس را از دست می‌دهد و از چشم و دل دیگران
می‌افتد. خانم‌های ناپاک، احساس بی‌هویتی می‌کنند و بی‌هویتی مثل
خوره آن‌ها را از درون می‌خورد. شاید دلیلش این باشد که «پاکدامنی»
مهم‌ترین سرمایه زن است و آدم بی‌سرمایه، احساس پوچی می‌کند.

«مُنْتَسِکِیُو» دانشمند فرانسوی چه زیبا گفته است: «جامعه‌ای که
زن‌هایش پاکدامن نیستند، جز بدبختی را انتظار نکشد.»



♦ آینده‌ترگل ♦

ترگل ورگل می‌مانم. می‌مانم تا همیشه. کسی مرا دور نمی‌اندازد. بخواهد هم نمی‌تواند مرا دور بیندازد؛ چون اصلاً شدنی نیست.

زیبایی من در چهره و بر و رویم خلاصه نمی‌شود. نمی‌خواهم دیگران مرا به خاطر زیبایی‌ام طلب کنند. هرچقدر که زیبایی چهره‌ام را بیش‌تر نمایش دهم، زیبایی‌های دیگر کم‌تر به چشم می‌آید و اصلاً مگر زیبایی دیگری برایم باقی می‌ماند که نمایش بدهم؟

من فریب شعارهای دروغینی را که مردان شاید طراحی کرده و بر زبان خانم‌های ساده‌دل انداخته‌اند نمی‌خورم. خواه شعار «آزادی» زن باشد یا «حقوق» زن و یا «تساوی زن و مرد» و یا هر شعار دیگری. من در مسابقه دوسر باخت خودنمایی شرکت نمی‌کنم، چون مطمئنم در این مسابقه خانم‌های برنده هم در نهایت بازنده‌اند. از قانون «عرضه و تقاضا» آموخته‌ام که «عرضه» هرچه بیش‌تر باشد، کالا کم ارزش‌تر می‌شود. من به بازار کثیف عرضه خانم‌ها قدم نمی‌گذارم.

من از سرگذشت «جورجیا دیامز» درس می‌گیرم. او خواننده و رپر محبوب و ثروتمند دختران فرانسوی بود ولی در نهایت پوچ‌گرا شد و حتی اقدام به خودکشی کرد، اما همین که شهرت را رها کرد و پوشش را برگزید، لذت و شادی به زندگی‌اش برگشت. زندگی «سارا بوکر» ستاره سینما و هنرپیشه هالیوودی هم برایم الگوست؛ هم فهمش و هم شجاعتش. پوشش را برگزید و اعلام کرد که پوشش را از زن گرفته‌اند تا او را به لجن‌زار بکشانند. من زبان‌دار لباس نمی‌پوشم و زبان‌دار راه نمی‌روم.

ترگل ورگل می‌مانم. مثل روز
برایم روشن است که اگر در بزرگراه پوشش
قدم بگذارم، عزیزتر و ارزشمندتر و حتی آزادتر خواهم
بود. عبرت‌آموز است که در طول تاریخ، همیشه خانم‌های آزاد
«پوشش» داشته‌اند و خانم‌های برده، برهنه بوده‌اند. در طول تاریخ
و براساس مستندات تاریخی، خانم‌های برهنه را برای بردگی جنسی
می‌خواستند و خانم‌های آزاد را برای زندگی. خانم‌های برهنه، همیشه
زیردست دیگران بوده‌اند و خانم‌های آزاد، ملکه زندگی خود. «پوشش»،
نماد خانم‌هایی بوده که در اجتماع عزت و احترامی داشته‌اند و برهنگی،
نشان بردگی برای خانم‌هایی که از آزادی سهمی نداشته‌اند.

ترگل ورگل می‌مانم. چون برده جنسی نیستم و نخواهم شد. آزاده
و پاکدامن خواهم ماند؛ چون خود را در بند اکثریت گرفتار نمی‌کنم و
برایم مهم نیست که چگونه می‌اندیشند و چگونه رفتار می‌کنند. راهم
را با چشم باز انتخاب می‌کنم و با اقتدار ادامه می‌دهم. گرفتار بازی‌های
سیاسی و حزبی نمی‌شوم؛ چون سلب‌ریتی‌ها را الگو قرار نمی‌دهم. چرا باید
دنبال‌کننده دیگران باشم؟ من بازی‌سازم، نه تماشاچی و هوادار.

قرارم با خودم این است که به دخترانی مثل خودم هویت بدهم. من، هم
دنای خودم را خواهم ساخت و هم به خانواده و جامعه‌ام شکوه و اقتدار
خواهم بخشید.

ترگل ورگل می‌مانم؛ چون از هر انگشتم هزاران هنر می‌ریزد. تاریخ منتظر
هنرنمایی من است. خودم را دست‌کم نمی‌گیرم. ترگل ورگل می‌مانم؛
چون تمدن جدید، به‌دست هنرمند من پایه‌ریزی
می‌شود و آیندگان به انتخاب و اقتدار من آفرین
خواهند گفت.

